

نامه خاقانی بشهاب الدین شروانی

و بحثی در اطراف مسائلی چند از زندگی شاعر

وفات امام حفده را صاحب «وفیات الاعیان» بر بیع الاخر سال ۵۷۱ ذکر کرده ولی سبکی سال ۵۷۳ را بر ۵۷۱ ترجیح داده است. به نظر اینجانب نوشته مؤلف «روضات الجنان و جنات الجنان» حافظ حسین کر بلائی تبریزی دقیق تر میتواند باشد. او نوشته هایش را از روی منابع موثقی تدوین کرده است. در ضمن تصویر مقابر قبرستان چرنداب تبریز که بچشم خود دیده سال وفات امام حفده را غره بیع الاول سنه احدی و سبعین و خمسمه ثبت کرده و در «دیوان خاقانی» چاپ علی عبدالرسولی نیز سال وفات امام سنه ۵۷۱ نوشته شده است. از نوشته های خاقانی دقیقاً مشهود است که وفات امام حفده بفاصله کمی پس از وفات رشیدالدین بوده و گویا پیش از اینکه چهلمین روز وفات رشید برسد بزمانی که «جراحت رو بالتیام» بوده امام حفده فوت کرده. و باشد که رشیدالدین در صفر سال ۵۷۱ هجری وفات یافته است و این از اشعار خاقانی که بهمین مناسبت نوشته مشهود است. نوشته ملاحشری تبریزی در «روضه اطهار» هم آهنگ باقول درویش حافظ است.

خاقانی در مرثیه امام حفده ضمن تصویر و ترنم احساسات و اضطرابهای قلبی خود، خلاصه و فشرده، فعالیت اجتماعی و علمی امام را برشته نظم کشیده، علایق و روابط دوستی خود را متذکر شده و در این قصیده شیوه مرثیه گوئی ترکانه را بطرز مبتکرانه بکار بسته است. این سبک مرثیه نویسی و طرز تسلیت گوئی ترکانه را در مجالس عزاداری در خود منعکس میسازد. او در این قصیده مثل سایر مرثیه خردین آنکه تأثرات

روحی، آلام و هیجان قلبی خود را ترنم میکند و به تمام معنی ربابی است در عین حال با ادای موقرانه مناقب و اعمال و فعالیت قهرمانی متوفی خود را با روحیه آرام قلمداد کرده است. از رقت روحی و احساسات ناشی از آن به حماسه متوجه میشود باز اظهار رقت می‌نماید و بادعا و تخلّص بشعرش خاتمه میدهد. احساساتش چون رود ارس در تکاپو و جنب و جوش است. پس از چندی چون رودخانه‌گر به ظاهر ساکت و آرام به پیش میرود، در قلبش احساسات متقلب و هیجان‌انگیزی دارد. این کیفیت بدیعی یکی از بارزترین خصوصیات استادان قصیده‌سرای آذربایجانی است. درمراثی که دانشمند بزرگ ترك محمود کاشغری در «دیوان لغات اکترک» از آنها نمونه آورده است این خصوصیت به چشم می‌خورد. استاد محمد فؤاد کوپرلی زاده در آثار خود از این خصوصیت مملی اشعار مندرجه در «دیوان لغات اکترک» محمود کاشغری برای اولین بار بحث کرده است. بدیده و سلیقه بعضی که در محیط ادبی و اجتماعی دیگری تربیت یافته‌اند این کیفیت بدیعی مراثی خاقانی غیر بدیع جلوه کرده و آنرا برای اینگونه اشعارش نقص ادبی شمرده‌اند.

به نظر اینگونه مؤلفین که همه چیز را می‌خواهند بمیل خود به بینند و بشنوند این طرز مرثیه گوئی مخالف اصول ادبی مرثیه گوئی است و با احکام کتب علم الشعر در نمی‌آید. در نظر اینگونه مؤلفین مرثیه باید از اول تا آخر هم یک آهنگ و لیریک باشد. اینگونه مؤلفین در نظر نمی‌گیرند که نویسندگان و شاعران بهر زبانی بنویسد باز هم در نوبه اول منعکس کننده آداب و رسوم بدیعی محیط ادبی و اجتماعی خود می‌باشد. محسوسات خود را ترنم میکند و منعکس می‌سازد.

چنانکه از لحن کلام و نوشته خاقانی برمی‌آید علایق دوستی و موّرت خاقانی با امام حنفیه بعد از عزیمت او از نیشابور و سکونت در تبریز برقرار شده و پس از مسافرت اول مکه و «استلام حجر الاسود» این دوستی محکمتر شده و شاعر در شأن او مدایحی سروده است. در ضمن این مرثیه خاقانی اشاره‌ای بملاقات خود با امام حنفیه

کرده مینویسد: بهنگامیکه شاعر در تبریز در خانه محقری سکنی داشت و بیمار هم بود امام بیادش آمده و خاقانی از پیرش سؤالاتی کرده و جوابهایی گرفته است. همین پرسشهای خاقانی و پاسخهای امام سؤال و جواب شاعر را باخضر نبی بیاد میاندازد که در تحفه العراقین مرقوم است و مسائل مطروحه با احوال و روحیه آنروزه شاعر جور درمیآید. بروز گاریکه شاعر از لحاظ مادی و معنوی بامشگلاتی روبرو بوده برای نخستین بار با امام حفده ملاقات کرده است و این حال برای اولین بار پیش از سفر اول مکه بسال ۵۵۰ رخداده و خاقانی در «تحفه العراقین» در این باره نوشته‌ای دارد. چنانکه از قصیده شاعر برمیآید خاقانی اولین مرتبه خود را بنام حفده بعد از «استلام حجر الاسود» سروده است و از «استلام حجر الاسود» مقصد سفر اول مکه مییابد. خاقانی بعد از وفات امام حفده برای دومین بار بزیرت مکه رفته است. او مدایحی درباره امام حفده سروده و میانشان نامه رد و بدل میشده. امام حفده در یکی از نامه‌هایش خاقانی را «آیت حق» خوانده و شاعر همین نامه را چون یادگاری بس گرانقدر با خود میداشته است. ملاقات نخستین خاقانی با امام حفده ما بین سالهای ۵۵۰-۵۵۴ دور می‌زند که مصادف با جلای وطن اولی شاعر است که به ملاقات او با منوچهر شروانشاه در کنار رودخانه کر بسال ۵۵۴ خاتمه یافت. در همین سالهاست که شاعر جسماً خسته و روحاً با بحران فکری شدیدی دست بگریبان بود و احتیاج مادی هم داشت. این مرتبه را خاقانی چندی بعد از وفات امام به‌پسر او زین‌الدین اتحاف کرده و این زین‌الدین از علمای بنام آذربایجان بوده و در جوار قبر پدرش در تبریز مدفونست. درویش حافظ تبریزی در «روضه الجنان و جنات الجنان» و دانشمند محترم آذر بایجان آقای سلطان‌القرائی در حاشیه همان کتاب اطلاعات گرانبهایی در این باره بدست میدهند.

ابن‌الاثیر در «تاریخ‌الکامل» سال وفات ایلدگز را ضمن حوادث عمده سال ۵۶۸ هجری قمری در همدان ذکر کرده و بطور جداگانه از آن بحث نموده است. بی‌شک نوشته‌های ابن‌الاثیر در پیرامون مرگ آتابیک در این سال و در همدان درست

نیست. نوشته‌های راوندی در «راحة الصدور و اية السرور» و خواجه رشیدالدین در «جامع التواریخ» متمم یکدیگرند و درست به نظر می‌آید و نتایج بررسی علمی سکه‌های آتابکان آذربایجان نیز با نوشته‌های این دو تاریخ‌نویس مشهور هم‌آهنگ است.

از نوشته‌های راوندی و خواجه رشیدالدین چنین برمی‌آید که در آخر سنه تسع و ستین و خسماء والده سلطان در میان زمستان از آذربایجان بهمدان بخواندن سلطان ارسالن آمده و چون هوا خوش شده سلطان بآذربایجان حرکت کرده درعید اضحی سلطان با اتابک اعظم و سایرین درنخجوان و برمرغزار پارسی بوده‌اند و بعد از چند روزی سلطان چهل روز بیمار شده و پس از فتح بمدت پنجاه روز درنخجوان بوده تا به تبریز رسیده و مادرش درنخجوان مرده و پس از یکماه اتابک اعظم نیز درنخجوان وفات یافته است. هر دو را بهمدان آورده و در مدرسه‌ای که ساخته بودند دفن کرده‌اند.

بقول راوندی سلطان در اول جمادی‌الاول سال ۵۷۱ خطبه‌ستی فاطمه کرده و در منتصف جمادی‌الآخر وفات یافته است و بقول رشیدالدین در منتصف رجب بسال ۵۷۱ مرده است.

از این جا می‌توان تخمین زد که اتابک تقریباً در ربیع‌الآخر سال ۵۷۱ یکماه بعد از وفات امام حنفه مرده و سلطان نیز در جمادی‌الآخر همان سال وفات یافته است و گفته‌های خاقانی نوشته‌های این دو تاریخ‌نویس مشهور را تأیید می‌کند و چنین برمی‌آید که خاقانی در بهار سال ۵۷۱ هجری در شروان بوده و ترجیع‌بند مذکور در بالا را در نوروز همان سال سروده است. از تمام گفته‌های بالا باین نتیجه می‌رسیم که خاقانی تقریباً تا رمضان سال ۵۷۱ در شروان بوده، وفات رشیدالدین، امام حنفه، اتابک اعظم، ارسال‌شاه، دختر نوزاد شاعر محنت‌دختر زن دل‌داده‌اش، غلبه اخستان بر مهاجمین که بسال ۵۷۰ رخداد و فتح در بندهمه پیش از سفر دوم مکه تا این ماه واقع شده است. زیرا تا آن زمان برای رفتن از شروان تا مکه دست کم سه ماه لازم بوده و حج دوم شاعر موضوع بحث جداگانه‌ایست. پس مقصد شاعر از مرگ عزیزان که چند مرتبه در

آثار منظوم و منثور خود از آن بحث میکند حاکی از مرگ پسرش رشیدالدین و دختر نوزادش محنت و همسر دلدادهاش است که پیش از سفر دوم مکه تارمضان سال ۵۷۱ واقعه شده . هنگام وفات رشیدالدین زن خاقانی باردار بوده بعد از چندی دختری آورده که بعد از سه روز در گذشته است. پس از وفات رشیدالدین وفات دختر نوزاد و همسر وفادار و مهربان شاعر بدرد اولاد سوخته و مریض شده تا اینکه در شروان وفات یافته و بعد از مراجعت از سفر دوم مکه و سکونت تبریز شاعر تك و تنها بوده در شروان پسری با اسم عبدالمجید داشته و باشد که اولاد ارشدش بوده است. دختر بزرگ او با شوهرش شهاب الدین در شروان بوده و گویا پس از چندی دخترش نیز مرده عبدالمجید تك و تنها در شروان مانده است :

الف :

دریغ میوه جانم رشید کز سر پای	به بیست سال در آمد یک نفس بگذشت
مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر	نتیجه شب و روزی که در هوس بگذشت
چو دختر آدمم از بعد این چنین پسری	سر شک چشم من از چشمه آس بگذشت
چو دخترانده من دید سخت صوفی وار	سه روزه عده عالم بداشت پس بگذشت

ب :

پیش بین دختر نو آمد من	دید کافاتش از پس است برفت ...
دید در پرده دختر دگرم	گفت محنت یکی بس است برفت
محنتش نام خواستم کردن	دولتش نام ساختم چو برفت

پ :

پسر داشتم چون بلند آفتابی	زناگه بتاری مغاکش سپردم
بدرد پسر مادرش چون فروشد	بخاک آن تن دردناکش سپردم
یکی بکر چون دختر نعلش بودم	بروشندلی چون سماکش سپردم
بماندم من و ماند عبدالمجیدی	ودیعت به یزدان پاکش سپردم

اگر کس پناهش نباشد بشروان پناهش بس است آن خداکش سپردم
آنچه که مسلم است این است که خاقانی از طالع فرزندانش ملول زیسته و
بمرگ اولادش اشک ریخته است :

بیت ایولاد و بیست اخوانرا بسته در دیده‌ام ز طالع خویش
از نوشته‌های خاقانی معلوم است که او پس از مرگ رشید تا دم مرگ بر
در گذشت فرزندش اشک حسرت ریخته «برزود شدن» رشید و دیر پائیدن خود تأسف
خورده است :

خاقانی از آنده رشیدت تا کی بوداشگ و نوحه بر خیز
تاریخ ازدواج شهاب‌الدین شروانی با دختر خاقانی درست معلوم نیست. از قطعه
بالا چنین برمیآید که این ازدواج پس از وفات رشیدالدین و پیش از مرگ زن خاقانی
واقعه شده و گویا پس از چند سالی از مفارقت شاعر از شروان در گذشته بدین جهت در
قطعه فوق تنها از عبدالمجیدش سخن گفته است. مجیرالدین بیلقانی که شاگرد خاقانی
می‌باشد قصیده‌ای دارد که به نظر رضاقلی خان هدایت در هجو خاقانی است و بفکر میرزا
محمد علیخان ناصح در مدح استادش است. در این قصیده مجیر باین قضایا و سرنوشت
دختر خاقانی اشاراتی بتعریض دارد :

دعوی کند بقطبی و بینام همچو قطب گردش نگشته کس بجز از نعش دخترش
از آثار خاقانی چنین برمیآید که او صاحب دو پسر و یک دختر شده است .
چنانکه گذشت زن او که در وفات رشیدالدین باردار بوده پس از چندی دختر زائیده
که بعد از سه روز در گذشته است. ما بین رشیدالدین و این نوزاد تقریباً بیست سال فاصله
بوده معلوم نیست در بین این مدت چند فرزند زائیده و سرنوشت آنها چه بوده و نوشته‌های
خاقانی در این باره خیلی پیچیده است. مثلاً در مرثیه رشیدالدین گوید: «زانکه تو چون
دگری نی و نبیند دگرت» و در شعری رشید را «نتیجه عمر» می‌نامد. البته این بآن
معنی نیست که شاعر فقط دارای یک پسر بوده است. چنانکه معلومست او بغیر از

رشید صاحب پسری دیگری بنام عبدالمجید بوده و گویا او ارشدیت نیز داشته است. در یکی از اشعارش چنانکه در بالا هم خاطر نشان شد اسم او را برده و در نامه ای که بعد از سفر دوم مکه به امیر سپهسالار نجم الدین نوشته در این باره اطلاعاتی بدست داده است. در این نامه خاقانی از غلامی با اسم حاجی ایاز صحبت می کند که از سه سالگی در خانه خاقانی بزرگ شده و لله پسرش امیر عبدالمجید بوده است: «چون آگاهی یافتند که در باب حاجی ایاز غلام ببغداد از من کمتر چه بی انصافی گذشت... که کمتر هرگز غلام فروش نبوده ام و این معنی بر خاطر نگذشت فکیف بر زبان فخاصه که غلام از آن فرزندم امیر عبدالمجید ابقاه الله تعالی بود حج کرده و تطهیر یافته عوذ بالله که چنین کسی را از مدت سه سالگی باز در حجر محصنات تربیت داده باشند فروختن کدام ظالم روا دارد». و از نامه ای که به عصمت الدین شهزاده خانم شروان نوشته معلومست که در سفر دوم مکه شاعر تنی چند از خدم و وابستگان و غلامکان خود را نیز با خود ب مکه برده بوده است و گویا پس از عودت از سفر مکه و سکونت تبریز بستگان و غلامکانش بشروان رفته اند و شاعر خود تک و تنها در تبریز مانده، بسیر و سیاحت مشغول بوده و پس از چندی بازن دیگری که گویا بیوه هم بوده ازدواج کرده است. اگر چه از او راضی است اما باز هم نظری دزپی عشق گمشده اش دارد:

از فراش کهن بلات رسید تا از این نو رسیده کس چه رسد
غم رسید از ترنج تازه ترا تا ز نارنج دسترس چه رسد

بعد از وفات همسر دومی خاقانی زن زیبا و جوانی گرفته لیکن در مقایسه با دو زن متوفی اش از او آنقدرها راضی به نظر نمی رسد. این جهت حیات او زندگی خانواده ای گنجوی را بیاد می آورد که او نیز با نظیر این حوادث روبرو شد و در ماتم آفاقش نشست و بعد از او دوبار زناشوئی کرد. خاقانی بیست و پنج سال با همسر نخستین اش زندگی کرده و ۲۵ سال دیگر با این دو زنش بوده است. او بعضاً از زن زیبا و جوان و اسپین اش شاکی و بعضاً راضی به نظر میرسد:

الف :

واپسین یار منی در عشق تو روز برنئائی به پیشین آورم

ب :

بود مرا خانه نخست و دوم خوب نیست سوم خانه خوب گر چه یگانه است

پیرامون زندگی خانواده‌ای بیست و پنج سال آخر حیات او بیشتر از این آگاهی در دست نیست. معلوم نیست که شاعر از این دو زنش اولاد داشته یا نه ؟

چنانکه گفته شد نامه خاقانی بشهاب‌الدین شروانی درباره مدت زندگی شاعر با زن نخستین اش آگاهی دقیقی بدست میدهد. از این رو تکیه بر روی يك مسئله دیگر

خالی از فایده نیست. خاقانی در چه تاریخی برای اولین بار ازدواج کرده است ؟

در دیوان خاقانی قرآینی است که می‌توان با کمک آنها تاریخ ازدواج خاقانی

را معین نمود .

خاقانی در قصیده‌ایکه در موعظه و بند و بیان اطور سیر وسلوک نوشته و در آن

از در گذشت عموی خود کافی‌الدین عمر که بسال ۵۴۵ در بیست و پنج سالگی شاعر

فوت کرده یادی نموده و بداشتن «اهل بیت» اشاره میکند :

بهر چنین خشکسال مذهب خاقانی است از پی کشت رضا چشم بنم داشتن ...

بهر دل وال‌الدین بسته شروان شدن پیش در اهل بیت ماتم عم داشتن

و چنین می‌نماید که او چندی پیش از وفات عمویش ازدواج کرده بوده است.

و اگر مصرع «پیش در اهل بیت ماتم عم داشتن» خاقانی را دال بر نامزد داشتن شاعر

بدانیم به نظر میرسد که او برسم مردم آذربایجان یکسال تمام بمناسبت وفات عمویش

عزادار بوده و سالی تمام برای انعقاد مراسم عروسی صبر کرده در بهار سال ۵۴۶

هجری قمری که درست یکسال از وفات عمویش میگذشته زناشوئی کرده است و شاید

ماجرای عاشقانه او با دختر روستائی که زن دومی خاقانی باشد بسال ۵۴۳ که سال تو به

و وقوع تبدلاتی در طرز اندیشه و رفتار شاعر است مصادف بوده است . او در اوایل

سال ۵۴۶ ازدواج کرده و زن وفادارش پس از ۲۵ سال بسال ۵۷۱ در شروان مرده و او نیز بعد از این حادثه از شروان بموافقت او مفارقت کرده . بزیرات حج شتافته است . نامه خاقانی بشهاب الدین شروانی یکبار دیگر این نتیجه را تصدیق میکند . خاقانی در این نامه مینویسد : پس از آنکه شهرتش زیاده شده خواجگان و بزرگان زمان بسراغش آمده و آرزوی دامادی او را داشته اند و این به نوبه خود حاکی از آنست که شاعر در جوانی و پیش از آنکه آوازه و شهرتش بلند و جهانگیر شود زناشویی کرده است . تاریخ سفر دوم مکه خاقانی تا بحال بدرستی معین نشده است . محققین در این باره ملاحظات گوناگونی دارند و این موضوع بحث جداگانه ایست . چون این حادثه با تاریخ تحریر نامه خاقانی بشهاب الدین شروانی بستگی دارد . در این جا تکیه در روی دو مسئله اساسی خالی از فایده نمی باشد و بحل قطعی این مسئله کمک خاصی میکند . از نوشته های شاعر معلومست که خاقانی در زمان خلافت المستضعی بزیرات دوم حج رفته در اول ذی قعدة در بغداد بوده و ماه را در کنار دجله رؤیت کرده و بادیه را در تموز پیموده و عید اضحی مصادف با روز آدینه بوده است . محققین برای روشن کردن سال زیارت حج بمحاسبه تقویمی استناد کرده و با اختلافات کم و بیش به نتایجی رسیده اند . باید در نظر داشت که خود این تقاویم آنقدرها هم دقیق نیستند و استفاده چشم بسته از آنها خالی از اشکال نتواند بود . در این گونه موارد باید با در نظر گرفتن تمام اطلاعات و قراین مختلف که در دست است مسئله را تحقیق و حل کرد و نتیجه محاسبات تقویمی برای حل قاطع نمی تواند بود متأسفانه پژوهندگان تا بحال نتیجه محاسبه تقویمی را برای حل این گونه مسائل دلیل قاطع گرفته اند و سایر قراین و دلایل را که دارای اهمیت خاصی هستند بحساب در نیاورده اند . شادروان حسن هاری در رساله علمی خود به نتیجه محاسبات تقویمی اهمیت فوق العاده میداد و سایر قراین و دلایل را نادیده میگرفت و در اکثر مواقع تابع این گونه نتیجه گیریهای تقویمی میشد . روی همین اصل بود که اکثر نتیجه گیریهای آن مرحوم درست در نمی آمد .

در اواخر عمر آثار جدیدی از فلکی شروانی بدست آورد و خود نادرستی نتیجه گیریهای اولیه‌اش را اظهار داشت. او می‌خواست این نقصان را برطرف کند. ولی چون اصول بررسی و تحقیقش را تغییر نداده بود باز هم دچار اشتباهات گردید. بعقیده این جانب در حل اینگونه مسائل محاسبه تقویمی و نتایج حاصله از آن باید مؤید و مکمل قراین دیگر باشد که در کلیات دیوان خاقانی به نحوی از انحاء آنها اشاره شده است. معلومات اینگونه تقویم‌ها خالی از سهو و نقصان نبوده و چشم‌پوشی از آن سبب اشکالات و اشتباهات جدی میشود. در پژوهش‌های علمی باید تمام قراین و امارات و اطلاعات را در نظر گرفت و بیاری نتایج حاصله به نتیجه‌گیری عمومی و همه‌جانبه پرداخت. البته قراین تقویمی که از نوشته‌های خاقانی بدست می‌آید برای بررسی حوادث زندگی شاعر دارای اهمیت خاصی است. ولی این قراین را تنها با کمک احکام و محاسبات تقویم‌های ناقص موجود نمی‌توان مورد تحقیق و نتیجه‌گیری قرار داد. در اینگونه موارد بررسی همه‌جانبه دلایل و قراین موجود برای نتیجه‌گیری صحیح لازم است.

خاقانی قصیده‌ای با اسم «تحفه الحرمین و تفاحه الثقلین» دارد. این شعر را در دوران حاکمیت خلیفه المستضی نوشته و ضمن بحث از زیارت کعبه از قیام اهالی مکه و زد و خورد ساکنین آن به فعالیت «عیسی نام» امیر مکه نیز اشاراتی دارد. خاقانی هنگام رخداد این حوادث در مکه بوده زیرا آنها و تلفات ناشی از حادثه را بچشم خود دیده و برشته نظم در آورده است :

گر حرم خون گیرد از غوغای مکه حق اوست	کز فلاخنشان فراز کعبه غضبان آمده
بر خلاف عادت از اصحاب فیل است ای عجب	بر سر مرغان کعبه سنگ باران آمده
مکبان چون ما کیانی بر سر خود کرده خاک	کز خروس فتنه‌شان آواز خذلان آمده
بوقبیس آرامگاه انبیاء بوده مقیم	باز غضبان گاه اهل بغی و عصیان آمده
کرده عیسی نامی از بالای کعبه خیبری	واندرومشتی یهودی رنگ فتنان آمده
زود بینام از جلال کعبه مریم صفت	خیبر و ارون عیسی‌گرد ویران آمده

من بچشم خویش دیدم کعبه را از زخم سنگ اشکبار از دست مشتیان با سامان آمده کرده روح القدس پیش کعبه پرهارا حجاب تا بر او آسیب سنگ اهل طغیان آمده بوقبیس از شرم کعبه رفته در زلزالی خوف کعبه را از روی ضجرت رای نقران آمده بدون شك این حادثه در سفر دوم مکه بوقوع پیوسته و این مصادف با ذیحجه

سال ۵۷۱ بوده است :

استاد بدیع الزمان فروزانفر در «سخن و سخنوران» برای عقیده اند که این قصیده را در سفر اول مکه بروزگارالمقتفی سروده است . گویا استاد «آستین بوسی» او را در سفر اول مکه با «دست بوسی» او در سفر دوم حجاز یکی گرفته اند . باید در نظر داشت که «دست بوسی» و «آستین بوسی» در مراسم بار دارالخلافة دارای معنی و اهمیت خاص بوده است . خاقانی در «تحفة العراقین» در سفر اول مکه بدست بوسی خلیفهالمقتفی اشاره کرده می نویسد :

بر دست خلیفه بوسه دادی بر چشمه دجله پر نهادی

در سفر دوم مکه که بشرف قبول خلیفهالمستضی نائل شده در باره آستین بوسی

خلیفه گوید :

از نشاط آستین بوس امیر المؤمنین سعدا کبر بین مرا گوی گریبان آمده

این قصیده برای تعیین تاریخ سال سفر دوم مکه خاقانی دارای اهمیت بس شایانی است و تا بحال از نظر محققین حیات و آثار خاقانی دور مانده و آنطوریکه لازمست مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است . ابن الاثیر ضمن تصویر حوادث عمده سال ۵۷۱ در بحثی جدا گانه از فتنه مکه و عزل امیر آن صحبت کرده و ملاحظاتی بدین مضمون دارد : در ذیحجه همین سال ما بین امیرالحاج طاشتکین و حاکم مکه اختلافاتی رخداد . امیر مکه معزول شد . برادر او داود از طرف خلیفه بامیری مکه منصوب گردید . امیر معزول به قلعه ای که در کوه بوقبیس داشته پناه جسته ، جنگ و جدالی خونینی واقع شده و از آتش قاروره تلفات سنگینی بطرفین رسیده ، خانه های بسیاری سوخته است

نوشته‌های ابن‌الاثیر ابیات فوق خاقانی را بیاد می‌آورد و با آن تماماً هم‌آهنگ است و اختلافی روی اسم امیر مکه بچشم می‌خورد. خاقانی اسم او را عیسی و ابن‌الاثیر نام او را مکثر بن عیسی نوشته است. با امکانات علمی موجود که در دست است نمی‌توان بدرستی معلوم کرد که نوشته کدام يك از آنها درست است از «تاریخ‌الکامل» معلومست که امیر مکه عیسی عم امیر مکه قاسم بوده و بسال ۵۵۶ در اختلافی که مابین او و زین‌الدین افتاده مقتول و عیسی بجای او بامارت مکه منصوب شده است. ابن‌الاثیر در ضمن بحث از حیات جمال‌الدین اصفهانی که ممدوح و دوست خاقانی می‌باشد اسم او را نیز برده و نوشته است که جمال‌الدین برای اینکه مساعدت او را با اقدامات آبادی خود در مکه جلب کند هدایائی باو فرستاد. درباره وفات امیر عیسی و روی کار آمدن پسر او مکثر بن عیسی در تاریخ‌الکامل و به معلوماتی بر نخوردیم گویا تاریخچه روی کار آمدن و زندگی امیر عیسی برای مؤلف «تاریخ‌الکامل» آنقدرها هم روشن نبوده است. او در ضمن بحث از این حوادث در پایان عبارت «الله اعلم» را بکار برده است. بهر حال نوشته‌های ابن‌الاثیر برای روشن شدن گفته‌های خاقانی و تاریخ حج دوم شاعر دارای اهمیت بزرگی است و نتیجه را که راجع به تاریخ سفر دوم مکه شاعر گرفته شده است یکبار دیگر تأیید میکند. از این رو باید قراین تقویمی مربوط به حج دوم شاعر را باز دیگر بدقت مورد پژوهش قرار داد. نوشته ابن‌الاثیر دایر بر اینکه: جمال‌الدین هدایائی پس از روی کار آمدن امیر عیسی بسال ۵۵۶ برای او فرستاده است گویا دقیق نیست.

بقراریکه خاقانی در «تحفة‌العراقین» می‌نویسد جمال‌الدین موصلی کارهای اصلاحی اساسی خود را در مکه و مدینه تا بسال ۵۵۱ بانجام رسانیده بوده است. مگر اینکه جمال‌الدین همین اقدامات خود را پس از سال ۵۵۶ تا سال ۵۵۹ که سال وفات او می‌باشد ادامه داده باشد.

در نامه مذکور خاقانی «به پنج ماه» تیز مغزی کردن و کندرانی پدید آوردن

شهاب‌الدین اشاره می‌کند. البته این عبارت باین معنی نیست که شهاب‌الدین بعد از پنج ماه از مفارقت شروان این نامه را نوشته است. شاعر می‌خواهد بگوید که: او گمان می‌کرده اگر صد ساله هم تقدیراً دور از وطن باشد دامادش از املاک منقول و غیر منقول او نگهداری خواهد کرد. ولی دامادش این آرزوی شاعر را بجای نیاورده است. گویا چندی بعد از مفارقت شروان شهاب‌الدین پی‌درپی نامه می‌نوشته از دختر شاعر بی‌اساس شاکی بوده و از وظیفه محوله شانه خالی می‌کرده است خاقانی این نامه را بعد از دریافت نامه از اخستان بشروان فرستاده است. در این رباعی نیز گویا اشاره باین حوادث می‌کند:

خاقانی امید بر تو بیشی نکند	کس باتو بگاہ عهد پیشی نکند
خویشان کهن عهد چو بیگانه شدند	بیگانه نو رسیده خویشی نکند

میان اشعار خاقانی مرثیه‌ایست که بمناسبت مرگ شهاب‌الدین شروانی سروده شده است. از فحوای کلام شاعر چنین استنباط می‌شود که خاقانی خبر مرگ شهاب‌الدین را در غربت شنیده و متأثر شده و بیش از اینکه خبر مرگ او بشاعر برسد آن را بگوش دل شنیده است. اگر مقصود شاعر از شهاب‌الدین شروانی دامادش باشد چنین می‌نماید که خاقانی در غربت بمرگ دامادش نیز اشک ریخته است. هویت اشخاصی که در نامه مورد بحث اسمی از آنها رفته است ضمن شرح نامه‌های دیگر خاقانی بدقت مورد تحقیق قرار گرفته است. عبارت «دیه ملاحان» در این نامه از دو لحاظ می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. طرز افاده شاعر طوری است که نمی‌توان بطور قطع گفت: اسم دهی که زن خاقانی از آن روستا بوده «ملاحان» نام داشته است و یا زن او از دهی در کنار دریای خزر و یا از دهی از سواحل رودخانه کر بوده است. بهر حال در آن روزگار اهالی اطراف دریای خزر - سواحل شروان و رودخانه کر بملاحی نیز اشتغال داشتند.

شروان آنروزها دارای نیروی دریائی مقتدری بوده است. ظهیرالدین فاریابی

از اخستان به نام «پادشاه دریاها» سخن رانده و خاقانی قدرت نیروی دریائی او راستوده است. از اشعار خاقانی چنین برمیآید که در دوران جوانی روزگاری در سواحل بحر خزر به سیر و سیاحت گذرانده و مناظر ساحی شروانرا در بعضی از اشعار خود با سودای عاشقانه اش در آمیخته و هم آهنگ بقلم آورده است :

یسا از کنار بام چو سایه درافتت یا از میان خانه چو ذره در آیمت ...
چون ماه سی شبه که بخورشید در خزر اندر خزم بیزمت و در بستر آیمت

نامه خاقانی بشهاب الدین شروانی از نقطه نظر جهان بینی و ملاحظات اخلاقی شاعر و انعکاس آداب و رسوم و طرز اندیشه و عادات آنروزه مردم آذربایجان نیز دارای اهمیت خاص می باشد. مثلاً حالا هم در میان مردم آذربایجان دوستی برای بروز دادن اخلاص و وفاداری خود و بازداشتن رفیقی از ارتکاب عمل زشت در پیش دوست و بزرگ خانواده زانو بر زمین زند و التماس کند. اگر کسی خونی باشد و یا کار منگری کند که موجب عقوبت شدیدی باشد و یا از کسی مخالفت سرسختانه ای به بیند برای اصلاح فی مابین از در مخالفتش در آید. بعرف توده صاحب خانه باید همین شخص را از هر جهت حمایت کند و مدافعه نماید و حاجتش را بر آورد. در نتیجه مخالفت بدوستی و سلامت انجامد. خاقانی در ضمن نامه اش به این مراسم ملی اشاراتی دارد.

در این نامه خاقانی مثل سایر نوشته هایش از جوانمردی- «برادری»- آزادمردی صحبت میکند و موازین و سنن اخلاقی و معنوی فتوت- حکمت توده ای را شرح میدهد. بعقیده او علم بغیر از وسیله تعلیم و تربیت صفات عالی انسانی چیز دیگری نمی تواند باشد و انسان باتلقین به نفس و تربیت و خودیاری می تواند این کیفیت های معنوی را در خودش پیوراند. او در امور خانواده ی زندگی روزمره صبر و سکونت و بردباری را لازم می بیند. به نظر او با متانت و آرایش طبع و تلقین نفس می توان موانع بس بزرگرا از پیش برداشت و بطرف مقصود اصلی موفقتانہ پیش رفت. در این نامه افکار بلند اجتماعی شاعر و انسان دوستی او انعکاس یافته است. او از جان و دل پیرو فلسفه خلق است.

در این اواخر آقای دکتر راینرت معلم زبان فارسی دانشگاه بال مقاله‌ای بعنوان «مسئلهٔ تجدید مطلع در قصاید خاقانی» نوشته و در آن از مسئلهٔ ازدواج شاعر و سفر دوم مکه و سکونت تبریز نیز بحث کرده است. با اینکه نتایج مؤلف بعضاً بمدارک جدیدی مستند است ولی چون گفته‌های مؤلفین پیشین را تعبداً قبول کرده و به آگاهیهای تازه‌ای که در دست دارد از ورای اشتباهات علمی کهنه و ناصحیح دیگران می‌نگرد بدین جهت دچار اشتباهات اساسی گردیده است. او از اسناد جدید نتایج نوینی نگرفته اغلب گفته‌های نادرست پیشین دیگران را بامدارک و اسناد نو تکرار می‌کند.

اینک متن نامهٔ خاقانی که بشهاب‌الدین شروانی نوشته به دوستداران آثار شاعر بزرگ تقدیم میگردد میکرو فیلم این نامه را دانشمند شهیر ترک شادروان استاد احمد بیک آتش برایم فرستاد. متن نامه با زحمات زیادی تهیه شد و جاهائیکه بهنجوی از انحاء بهدرستی متن شبهه بود کلمات بین‌هالین () درج گردید. مقصد اصلی مؤلف از نوشتن این مقاله این نیست که نتایج قاطع خود را اظهار دارد. بلکه مقصود این است که محققین آثار خاقانی را باظهار نظرهای جدیدی بکشاند تا شاید بعد از این زندگی و آثار شاعر بطرز نوین علمی مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لو كان سرّكم ما فسال حاسدنا فما لجرح اذا ارضا كم الم

سعادتى كه اساس مبانى آن بززال حادثات خلل نپذيرد و رخنه نشود و عزّتى كه صفو خالص آن بآشوب آفات مشوّب نگرود و تيره ننمايد نثار اوقات مجلس فرزند اجل اكرم خواجه امام اعظم حبر احوار بحر زخّار ناسك سالك مقتدى شهاب الدين شمس الاسلام والمسلمين عمدة الشريعة قدوة الحقيقه صدر الائمة بالبراهين ملك فحول- المتكلمين مالك رقاب الكلام ملك الزمان ونعمان الايام علامة العالم وعلم العلماء (قيم- النظر وقوام النظرا بندار العلوم و ابن بجدتها كشاف الرموز وصارم نجدتها باد) و معارف ربانى حاصل و عوارف آسمانى متواصل و انفاس شريفه مهما كه را كب ظهر المعانى و

متن الحقایق است مطیة الیه یصدق الکلیم الطیب والعمل الصالح یرفعه سلام و تحیت اریحیت
 اخلاص نیت استماع فرماید و باشراق انوار عزّت که طلعت درازی شریعت و طلیعه
 سواری حقیقت در آن تضمین است مشتاق و نیازمند فرماید شناخت و مفاوضه الطاف که
 هر یک هزار کرم سبحانی و کلم سبحانی هم‌عنان داشت بدین پدر کهنتر رسید و اگر چه
 از شکایت که فرموده بود از لعب فلک غدار و شعوده دست روزگار که این حقه باز بلعجبی
 است و آن مهره ساز مضطرب بی هزار سوء القصد یعقوبی در ضمن داشت اما کهنتر و پدر را
 احسن القصد یوسفی نمود و مالیت که بدست کهنتر و پدر جز عجز و سلوت هیچ نداده‌اند
 جواب مفاوضات مجلس شریف چه تواند داد این قدر میگوید که آن روز مجلس شریف
 که مخطب هزار خطه و مصقع هزار صقع است بکهنتر خاطب آمد و شکرده حیا از پیکر
 آرزو برانداخت من کمتر در اثناء کلمات گفتم ای خواجه امام کرم کن و حرمت
 بجای آور ازین کهنتر اصغر الخالایق اسبی و غلامی و جبّه و دستاری بپذیر و دست ازین
 سخن بدار که تو بسعادت بر سفره سفر خو کرده شده‌ای هم خوان حضر نتوانی شد آن
 جوابی که از راه لطف فرمود من کهنتر را بر یاد نمانده‌است و اگر هست از حلیت ادب
 بیرون نمی‌آیم و نمی‌گویم او حرسه الله از خریطه دار حافظه بطلبد و با یاد آورد که چه
 گفت و چه پذیرفت یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و المؤمنون عند شروطهم و کمتر
 را معلومست که همه گفتار مجلس بهانه است چه مالالش گرفته است و سیر بر آمده و
 ریس طبیعی را از نعمت و نهمت دل زده است از صحن حلوا بصحنات می‌گراید و از
 شان انگبین ترنجبین میل می‌کند و همانا که کام و مری آبکامه و مری می‌خواهد که
 از لوزینه مری سیر گشته است آب دست می‌خواهد که بشوید و خلال می‌کند آری
 معجون شهبانی او را ادویه تازه از ادویه دیگر می‌باید بسره الطیبی بس نمی‌کند خصی-
 لثعلب و چند بید ستر می‌طلبد اما این عادت باغبان باشد که بمیوهستان باغبان در آیند
 صنوبر صد نوبر بشکنند و میوه را دست زد و پای فرسوده کنند سیب را با سیب انگشت
 و ترنج را برنج ناخن آزرده گردانند و غراب وار انجیر حلوائی و روباه آسا انگور

ملاحی را نیم خورد کنند و بگذرانند هیچ شهباز گوهر غرابی و هیچ سیر همت روباهی ننماید نحن معاشر الانبیا (لانا تى ولانوتى) مصراع: نهصید شوم نهصیدخواهم که کنم بالله العجب دست آب بر بساط عبقری ریختن و بعبادت عقربى گریختن نه آئین جوانمردان و رسم جوانمردی باشد مجلس شریف بدین خطب جزیل که گذشت معروف اقطار و آفاق و اطراف اقالیم شده است و در هر مجلس ملوک و محافل صدور که ازین معنی یادی رفت همگنان من کهتر را بستودند و شکر گفتند مجلس شریف بمکافات و مجازات می باید که کاری کند که جهانیان او ننکوهند و بدنگویند و السلام .

اما مرحوم شمس الدین بل الله ثراة بفیض القدس والده کریمه مجلس را بدرم بخرید و خویشتن را درم خرید او گردانید و از روی شفقت و از روی نفقت او را معلومی و نساخی کرد و در ظلمت حال از دست مشتری ظلمه باندك حصه و بسیار غصه عمر بگذرانید و تا جناب جناب رفت .

افاض الله علیه الرحمة و کهتر بیست و پنج سال جهت محافظت و مراعات زنی روستایی را رحمها الله تعالی در دسر و درد دل از شر و ان چندان بداشت کی اگر بنویسد تجویف هوای خافقین پر شود و من کهتر را در آن دیه ملاحان هزار نوبت دشنام دادند و بر سر راه آمدند و بر من تیر انداختند و پدر و برادر مرحوم او رحمها الله تعالی مرا فحش گفتند و من روزی بر سر او زنی دیگر نکردم و او را دشمن کام نگر دانیدم مع ما که از هزار جا و خدر بزرگان مرا طلبیدند و در وقت بیماریها آن مرحومه را تیماردار و خدمتکار و طشت نه و دستاب ده من بودم و چون از دنیا مفارقت کردیم و او از شر و ان بیرون آمدم و بذات نامحسوس خدای جل فکرمه که من کهتر را از موطن دور ماندن هیچ سببی نیست الا وفات آن مرحومه اگر درین باب دوست و دشمن را اندیشه مخالفت افتد اما صورت حال درست و راست اینست کی گفتیم والله علیم بذات الصدور تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک اینست او اصر کرم و عناصر فتوت می شاید بتلقین آموختن خاک بر سر علمی باد که از معقولات و منقولات چنین نتیجه مردمی

بردهد و فصل و خاصه دانستن و از عقوبت یوم‌الفصل و از ساعت خاصگان حق بی‌خبر
نشستن و رسم وحد آموختن و بکلی رسم جوانمردی فراموش کردن و پای از حد آزاد
مردی بیرون نهادن چه بنیت عالمی باشد جهان را هم جهان‌بانی و شهر را هم شهر یاری
هست . شهر :

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
که هر که از ضعف نالان ترقوی تر زخم پیکانش
چو بیژن‌داری اندر چه مخسب افراسیاب آسا
که رستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش

مجلس شریف نیک و بد احوال خویش از من کهنتر بهتر داند آنچه مصلحت فاتحه
حال و خاتمه کاری می‌داند کند من کهنتر هیچ‌نگویم که کند و چون سازد او خود بسعادت
بایستی **کالطودا شاهق** ساکن و صلب و کاردان و مردم‌نواز و زمانه‌ساز بودی و بهر بادی
و بر فی‌غباری و آتشی نیانگیختی و با مردم بهتر در ساختی فرزند اجل مشیدالدین
ابقاء الله تعالی و والدة کریمه او حاضنة الدین حرسها الله چه ماند از دل نهائی و دوستداری
و شفاعت کردن و وسیلت ساختن که بجهت مجلس شریف نکردند ما در سر نهاد و فرزند
زیب مکافات ایشان ناسازگاری و بد خوئی نباشد و اگر مجلس شریف را بی‌ایشان بسر
می‌آید رو اباد نام و ننگ نگاه دارد و پای در دامن کشد و بتقصیر و بتقتیر روزگار
نگذراند . بیت :

تادی مه ظلم در گذشته خورشید مراد باز گشتن

و من کهنتر را بران نگرده که هر گز ندیده است آن بد بخت بد سر انجام فرزند
من که در حباله اوست پندارد که بسی دینارش خریده است آخراز خواجه امین اردشیر
کمتر نشاید بودن بس است این شرمساری صبر را کار بندد و سکونت و اطمینان
اختیار کند که خواجه و خواجه‌زاده صبور و ساکن طبع و مطمئن نفس باید که بهر مراد
و مراد بروزگار توان رسید مشیدالدین چه کند که ترا ازو شکایت باشد یا محمود

مذموم چه داند سکالیدن که از فریاد شاید داشتن اگر طبع را با مشیدالفتی و زلفتی فراهم نمی آید پندارد که او هنوز سوقان اصفهبدان است و اگر محمود بدسیرتی و نابسامانی می نماید بیرون کند و پندارد که هرگز نبوده است و کدام درست و یا خدمتکار بدست آورند و نصب کنند که هزار غصه از هر یک هر ساعت بل هر لحظه در دل جا می گیرد نباید درین وقت من کپتر بایشان نمی پردازم و مجلس شریف بسعدت مردی بزرگ و عالم و بصیرست و کار تأهل و ریع و اهل ساختن گوز بازی نیست اگر گوز بازی نیست اگر گمان برد که هیچ جائی و زهیچ جوئی آبی روشن هست بر کمان او غرامتی سنگی لازم آید و مردم خون و مال فدای عیال و فرزند کنند بحمدالله خانه نیک نام یافته است صبوری کند این همه طیش و طنز و زب بخویشتن راه ندهد که او را من کپتر را دشمنان نظاره ازدور بسپارند و من کپتر بستیزه هزار کس او را اختیار کرده ام از خدای ترسی خویش نپسندد که من بی گناه را رسوای عالمی گرداند حدیث بزرگان و سروران نمی گویم آخر اندیشه نمی کند باخویشتن که حاجی دیسم چه گوید که پیش من زانو بر زمین زد و گفت که من پیر بنده می گویم مکن این پیوند که پشیمان شوی تا مجلس را نیم شب از در خانه ببايست در رفتن تا زبان در بست من کپتر پنداشتم که اگر صد سال تقریراً از خانه خویش بیرون باشم او مهتر و فرزند کارسازی خانه من بکند ندانستم که به پنج ماه تیز مغزی و کندرایی پدیدار آورد و درین وقت حاجی رئیس امین الدین شرف الجاج احمد را احمدالله عاقبت آنجا فرستادم آنج روی نصیحت دارد از وی بشنود باری تعالی و تقدس هر چه مصالح احوال و مناخج آمال او در آنست ارزانی دارد و او را محتاج نا کسان نگرداند و بیشتر از همه اش عمر دهاد و مرگ آن شقیقه ضعیفه عن قریب پیش او باد والسلام .